

بازتاب آیین زروانی بر دیوان ناصر خسرو اسماعیلی

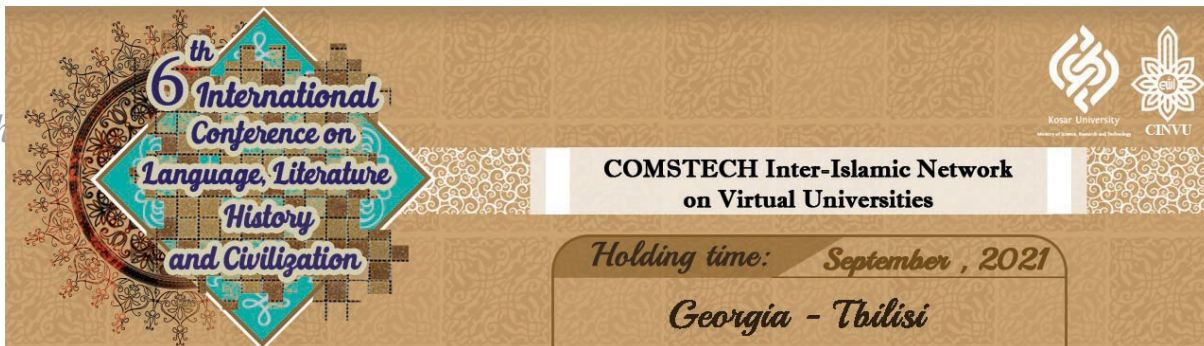
آزاده ستوده*

مدرس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فنی حرفه ای دختران چمران، واحد اهواز، اهواز، ایران
* گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهواز، دانشگاه فنی و حرفه ای چمران، اهواز، ایران.

چکیده

«زروانیسم» یکی از آیین‌های رایج در ایران باستان است که بسیاری از باورهای آن در میان ایرانیان حفظ شد و بعد از اسلامی شدن ایران به حیات خود ادامه داد. این باورها در بسیاری از آثار پارسی دوره اسلامی بازتاب یافت. از جمله باورهای این آیین می‌توان به اعتقادات آن‌ها در مورد تقدیر، زمانه، آبستنی و زاینده‌گی زمانه، فرسایش، تعیین سرنوشت، مرگ و نابودی موجودات و پدیده‌های جهان هستی و مهم‌ترین خود شکاری زمانه اشاره کرد. در میان نویسندگان و شاعران ایرانی ناصر خسرو از جمله افرادی است که می‌توان بسامد بالای این تفکرات و نمود این واژه‌ها را در دیوان وی و همچنین دیگر آثار او مشاهده کرد. حضور این حجم بالا و پربسامد استفاده از واژه‌ی زمان و متعلقات آن و نیز اعتقادات مربوط به کیهان و کیهان‌شناسی نشانگر تأثیرپذیری ناصر خسرو از این آیین است. از جمله این تأثیرها می‌توان از: اعتقاد به بخت و سرنوشت، اعتقاد به تأثیر چرخ و کار سازی اختران در زندگی آدمی، بحث از زمان، نکوهش جهان و گرایش به زهد، را نام برد. در این پژوهش با تکیه بر دیوان ناصر خسرو به بررسی تأثیر و نمود افکار و اندیشه‌های آیین زروان در تألیفات این شاعر ایرانی می‌پردازیم.

کلید واژه‌ها: زروان، آیین زروانی، اسماعیلیه، ناصر خسرو



۱. مقدمه و بیان مسئله

آیین زروانی یکی از کهن‌ترین آیین‌های بشری است که گستره‌ای عام در فرهنگ، آیین و ادبیات ایرانی داشته است. این آیین یکی از آیین‌های بنیادی ایرانی است که بنابر آن، زروان خدای زمان و بزرگ‌ترین خدایان است. آیین جبر فلکی و یا باور به جبر اختری از ارکان این آیین است و مقصود از آن، این است که همه امور کیهانی، تحت اراده و نفوذ ستارگان است. در آیین زروانی تقدیر و سرنوشت همه کس و همه چیز مقدر به وسیله ستارگان است. به نظر می‌رسد که در بنیاد این آیین، توالی ادوار مشابه وجود داشته است.

این آیین تأثیر به سزایی در جامعه ایرانی و دیگر جوامع داشته است. بسیاری از باورهای زروانی در میان ایرانیان حفظ شد و در کنار عقاید اسلامی و گاه در شکل اعتقادات اسلامی به حیات خود ادامه داد.

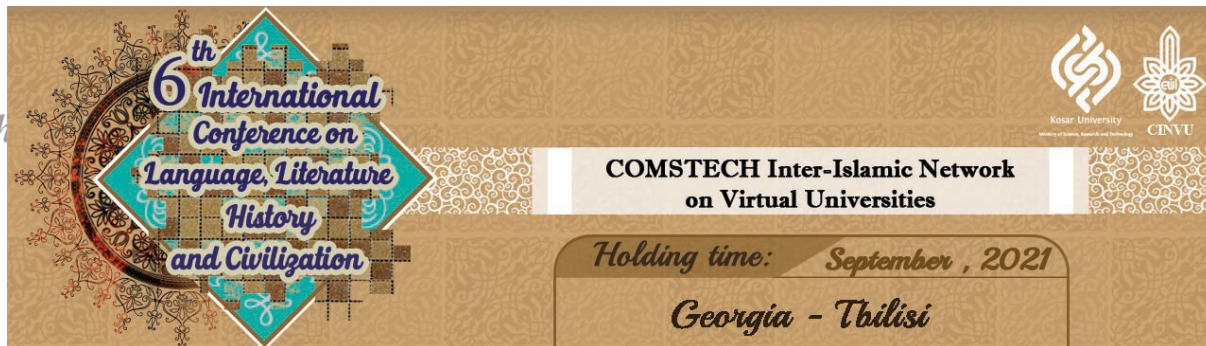
از این رو بر سر سی آثار بزرگان ادبیات فارسی ما را به سرچ شمه‌هایی از اندیشه‌های آیین زروانی رهنمون می‌نماید. ناصر خسرو از جمله اندیشمندان و متفکرین جهان اسلام و شاعر و اندیشه‌ورز ایرانی بود که در کنار اعتقادات اسلامی و گرایش به آیین اسماعیلیه، با بر سر سی آثارش می‌توان تأثیرپذیری او را از دیگر مکتب‌های فکری از جمله آیین زروان مشاهده کرد. در آثار وی می‌توان نمود و بازتاب اعتقادات و باورهای زروانی و پیروان آن را ردیابی و طبقه‌بندی نمود باورهایی چون: جای گاه والای خرد، آفرینش عقل، بحث در مورد جهان کهن و مهین و... (نظری و فتحی قنچ، ۱۳۹۰: ۱۳۴).

با دقت در ریشه‌های باورهای او درمی‌یابیم که همه این باورها، اسلامی نیستند و از فرهنگ‌های مختلف وام گرفته شده‌اند. یکی از مکتب‌هایی که ناصر خسرو از آن تأثیر پذیرفته، آیین زروانی است به ویژه که ناصر خسرو اسماعیلی است و اسماعیلیان در پی زنده کردن اندیشه‌ها و باورهای کهن ایرانی بودند.

این پژوهش تلاش دارد که به صورت اجمالی با بر سر سی آیین زروان و معرفی آن به‌عنوان آیینی کهن در ایران باستان و روشن نمودن نکته‌های مبهم اعتقادی این آیین به بر سر سی نفوذ آن در دیگر مکتب‌های فکری در ایران پردازد و در این راستا با بررسی چگونگی بازتاب باورهای آن در آثار ادبی ناصر خسرو قبادیانی این اندیشه را در جهان‌نگری او پیگیری و کشف نماید و رگه‌های این اندیشه را در آثار ناصر خسرو مشخص سازد.

نگارنده با اذعان به این که تأثیرپذیری ناصر خسرو اسماعیلی از آیین زروانی در دیوان شعر او آشکار است کوشیده است تا در این مقاله به این پرسشها پاسخ دهد:

۱. اساسی‌ترین اندیشه‌های زروانی کدامند؟ ۲. آیا ناصر خسرو از آیین زروانی تأثیر پذیرفته است؟ ۳. نمودهای افکار و اندیشه‌های زروانی در دیوان ناصر خسرو شامل چه مواردی و در چه حوزه‌هایی می‌باشد؟



پیش از این پژوهش‌هایی درباره تأثیر تفکر زروانی بر متن‌های ادبی انجام شده است اما در تأثیر این مکتب کهن فکری بر آثار ناصرخسرو اسماعیلی تحقیق مستقلی انجام نشده که این مقاله می‌تواند این خلأ را پر کند.^۱

۳- مبانی نظری و بحث اصلی:

۳-۱- آیین زروانی

زروان در نوشته‌های پهلوی خدای زمان است اما بنابر آیین زروانی، زروان خدایی است که در زمانی که هیچ چیز وجود ندارد نیایش‌هایی به جای می‌آورد تا پسری با ویژگی‌های آرمانی اورمزد داشته باشد که جهان را بیافریند. این نام در اوستا به صورت زروان یا زروان آمده است.

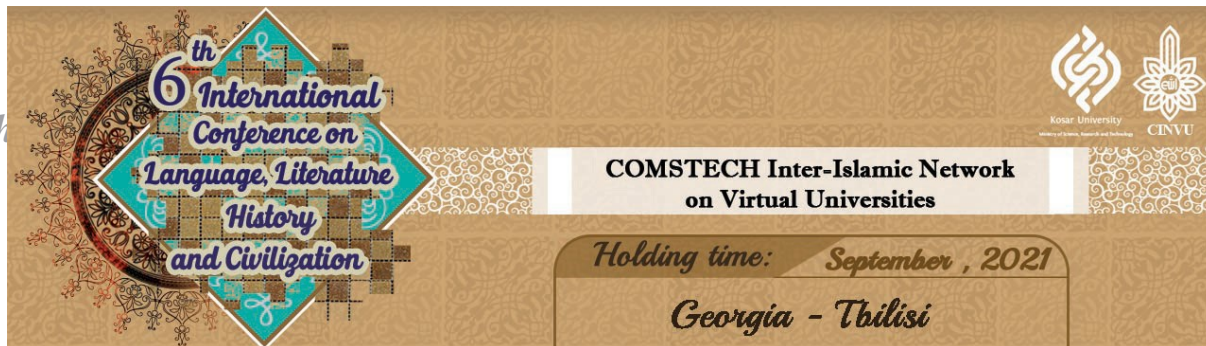
مهرداد بهار معتقد است که مفهوم زروان (با خصوصیتی که در نوشته‌های فارسی میانه به او نسبت داده شده است) خاستگاهی غیر ایرانی داشته و متعلق به ساکنان بومی ایران پیش از ورود آریایی‌ها بوده است و بعدها بر اثر آمیزش اقوام و فرهنگ‌ها، زروان کم‌اهمیت او ستایی به مقام شامخ زروان متون فارسی میانه می‌رسد. واژه‌ی زروان از او ستایی Zaurvan به معنی پیری آمده است. این واژه از ریشه هندو اروپایی gere به معنی بزرگ سال شدن آمده و با واژه‌های آسی zarond (پیرمرد)، سانسکریت jara (پیری) و یونانی geron (پیرمرد) از یک ریشه است (بهار، ۱۳۸۴: ۵۸).

آیین زروانی در ایران تاریخی مبهم و طولانی دارد. در لوحه‌های بابلی مربوط به قرن پانزدهم پیش از میلاد از ایزدی به نام زروان سخن به میان آمده است (یاحقّی، ۱۳۶۹: ۲۲۵) همچنین در قرن چهاردهم پیش از میلاد در الواح کشف شده در یونان، نامی به شکل زروانوس^۲ یافت شده است (قرشی، ۱۳۷۳: ۱۶۶). در اوستا نیز به اختصار از این ایزد یاد شده و در متون پهلوی هم درباره‌ی آن سخن رفته است.

زروان و وای دو بن بایسته برای شکل‌گیری آفرینش‌اند که تعیین‌کننده سرنوشت موجودات نیز پنداشته می‌شوند. آن دو کارگزاری نیرومند چون سپهر دارند. در نزد زروانیان سپهر تن زروان تصور می‌شود که جهان مادی (مکان) در

^۱ . در باب آیین زروان و تأثیرش در ادب فارسی مطالعات فراوانی انجام شده که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از «روزگار نخست» و «زروان در حماسه ملی ایران» تألیف حمیدرضا اردستانی، «درآمدی بر اهریمن‌شناسی ایران» تألیف اکبری مفاخر، «ادیان آسیایی» تألیف مهرداد بهار، «آیین زروانی» تألیف مسعود جلالی و ... در مورد ناصرخسرو نیز دو مقاله با عنوانهای «تأثیر زروانیسم بر ناصرخسرو قبادیانی» و «پژوهشی در کیهان‌شناسی زروانی و کیهان‌شناسی اسماعیلیه با تکیه بر آثار ناصرخسرو قبادیانی» از ذبیح‌الله فتحی انجام شده است.

^۲ dZa-ar-va-na



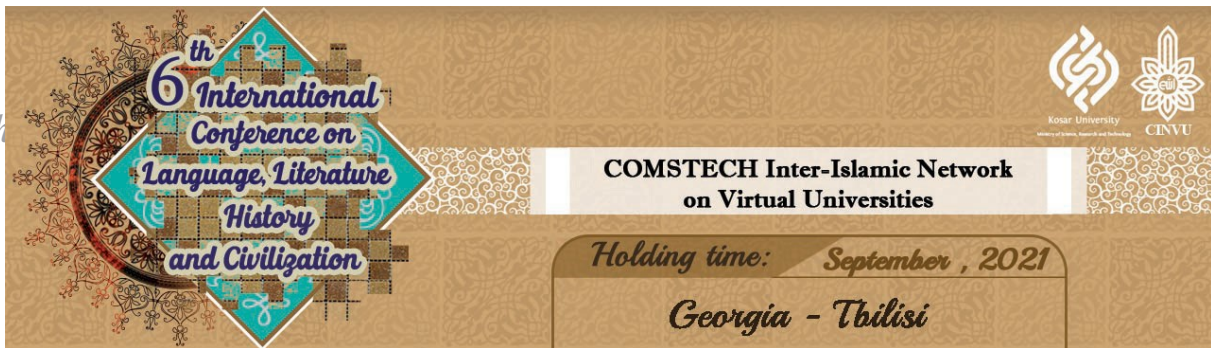
است و به همین سبب، گاه آن را با وای یکی می‌شمارند. (بهار، ۱۳۸۹: ۱۵۸) در این آیین، سپهر و سطحی است که مشیتِ زروان را به مردمان و آفریدگان منتقل می‌کند (اردستانی رستمی، ۱۳۹۳: ۶۳).

سپهر در متن بندهش لقب خدا دارد و او را دارای خدایی و پادشاهی دانسته‌اند؛ خدایی که خوب و بد را تقسیم می‌کند؛ پس با دو گونه‌ی اورمزدی و اهریمنی سپهر (وای) روبه‌رو خواهیم بود و وای چون زروان به دو چهره‌ی متضاد می‌نماید و نزدیکی زروان، وای و سپهر را آشکار می‌کند. وای در رام‌یشت یگانه‌ای است که دو جلوه‌ی متفاوت می‌یابد؛ (یشت‌ها، ۱۵: ۴۷) اما در هادخت‌نسک از دو گونه‌ی مستقل وای؛ نیک‌وای و بدوای سخن گفته شده است. نیک‌وای در ریخت‌بادی خوش‌بو از نیمه‌ی جنوبی که آرامش‌بخش پارسیان است و بدوای، به صورت بادی از نیمه‌ی شمالی که گنده‌بو است، تجلی می‌یابد. باد نیمه‌ی شمالی معادل بدوای است که استوویذتو، دیو مرگ، از هم‌کاران او است و در بندهش مترادف هم‌پنداشته می‌شوند (اردستانی رستمی، ۱۳۹۳: ۶۳).

پیوند زروان و وای هنگامی روشن‌تر می‌شود که بدانیم یکی از ویژگی‌های زروان در کنار اشوک‌اری (بخشنده‌ی قدرت رجولیت) و فرشوکاری (رخشان‌کنندگی) خصوصیت زروکاری (پیرکنندگی و مرگ‌آفرینی) است؛ بنابراین، همان‌گونه که وای‌بد (استوویذتو / استویهاد) سبب مرگ می‌شود، زروان نیز دارای راه مرگ است که راه «زمان ساخته» گفته شده است و باید دروند و نکوکار از آن بگذرند (زهر، ۱۳۸۸: ۱۴۸).

در کیش زروان همه موجودات عالم بازیچه‌ی اختیار دست سرنوشت هستند و بدیهی است که به این ترتیب در دنیای زروانی نه مسئولیت وجود دارد و نه پاداش و کیفر. به عبارت دیگر از ابتدا برای هر موجودی صفحه‌ی نوشته‌ای در دفتر سرنوشت وجود دارد که غیر از آن هیچ چیز اتفاق نمی‌افتد (دولت‌آبادی، ۱۳۷۹: ۷-۸).

اندیشه‌های متفاوتی درباره آیین زروانی مطرح است برخی معتقدند که «اندیشه زروانی بیش‌تر یک نهضت فلسفی و متفکرانه در بطن دین زردشتی است تا این که فرقه‌ای متمایز از آن بوده باشد این نکته را در متن‌های پهلوی‌ای چون مینوی خرد، بندهش و وزیدگی‌های زادسپرم به نیکی می‌بینیم؛ به این معنی که از سویی این متن‌ها در چارچوب تفکر زردشتی نگاشته شده و اورمزد خدای برتر است و از سوی دیگر، می‌توان اهمیت زروان و چیرگی او را در آن متن‌ها دید؛ اما نباید فراموش کرد که در اندیشه زروانی و متن‌های پیش‌گفته، باورهایی دیده می‌شود که برخی در تضاد با دین زردشتی است» (اردستانی رستمی، ۱۳۹۳: ۱۶).



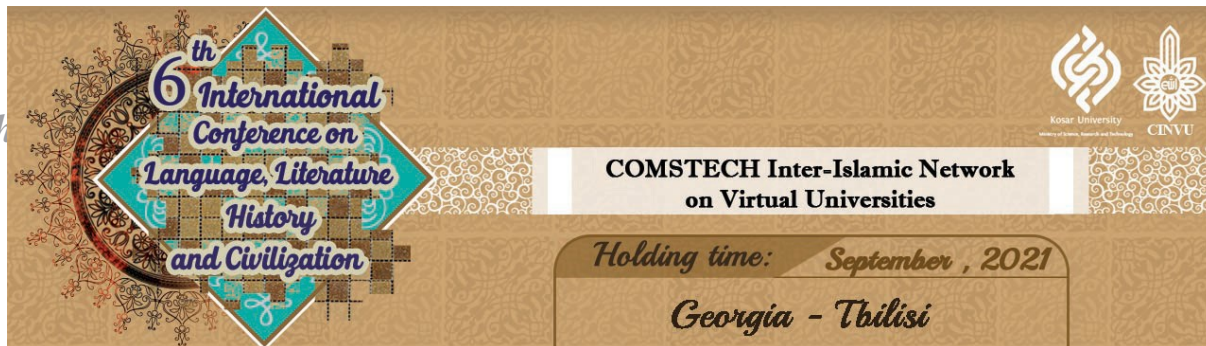
۳-۲- ناصر خسرو اسماعیلی

ابومعین حارث قبادیانی بلخی، معروف به ناصر خسرو، در سال ۳۹۴ در روستای قبادیان در بلخ (در استان بلخ در شمال افغانستان امروز) در خانواده ثروتمندی چشم به جهان گشود و در سال ۴۸۱ در یمگان بدخشان در گذشت (صفا، ۱۳۶۹: ۴۴۳).

او همواره به دنبال سرچشمه‌ی حقیقت می‌گشت با پیروان ادیان مختلف از جمله مسلمانان، زرتشتیان، مسیحیان، یهودیان و مانویان به بحث و گفتگو پرداخت و از رهبران دینی آن‌ها در مورد حقیقت هستی پرس و جو کرد. وی معتقد است که چنین جامعه‌ای جز زیر سیطره‌ی دین و خرد به وجود نمی‌آید. وی در اشعار خویش به قرآن استناد می‌کند. در بسیار موارد آیات قرآن را تفسیر می‌کند. او برای قرآن درون سو و بیرون سو یا به معنای دیگر تنزیل و تأویل قائل است (دستی، ۱۳۶۲: ۱۸).

او یکی از متفکرین مسلمان و اسماعیلی مذهب قرن پنجم هجری است که حاصل سال‌ها تحصیل و اندیشه خود را در قالب آثارش ارائه کرده است. آثار او عبارتند از: ۱. دیوان اشعار؛ شامل قصاید فارسی و عربی بیش از ده هزار بیت. ۲. روشنایی نامه و سعادت‌نامه؛ در موعظه و حکمت. ۳. جامع‌الحکمتین؛ (تألیف ۴۶۲ق) جامع حکمت یونان و اصول عقاید اسماعیلیان. ۴. خوان اخوان؛ (تألیف ۴۵۳ق) کتابی است در اخلاق و حکمت و موعظه. ۵. زادالم سافرین؛ در حکمت الهی به زبان فارسی بر وفق مشرب اسماعیلیان. ۶. گشایش و رهایش؛ رساله‌ای فارسی در جواب چند سؤال یکی از برادران مذهبی. ۷. وجه دین؛ رساله‌ای در مسائل کلامی و تأویلات و باطن عبارات و احکام شریعت مشحون به اصطلاحات مذهب اسماعیلی. ۸. سفرنامه؛ تاریخ نگارش این کتاب به درستی معلوم نیست.

ناصر خسرو بعد از سفرهای مختلف و مباحثه با بزرگان دینی ادیان مختلف سرانجام به فرقه اسماعیلیه گروید اصول اسماعیلیان را پذیرفت و در شبکه منظم آنان به مرتبه‌ی «حجت» نائل شد و پس از بازگشت از مصر مرکز حکومت اسماعیلیان چندی در بلخ - موطن خویش - به تبلیغ پرداخت اما خیلی زود مخالفانی و دشمنانی هم در حکومت و هم در متن مردم یافت و علمای سنی حکم قتل را به اتهام بددینی و قرمطی (قرمطی اسمی بود که دشمنان اسماعیلیه به آنان می‌گفتند) صادر کردند و او ناگزیر به ترک وطن شد و سرانجام به قلعه یمگان پناه برد. در طی مدتی که تا آخر در این قلعه بود، اشعار و قصاید استواری سرود در سه جبهه‌ی دشمنی با خلیفه‌ی عباسی، دشمنی با دولت سلجوقی و سنیان متعصب؛ بدین سبب غالب قصاید او در این برهه از زندگی اش مشحون است از ظلم ستیزی و ایستادگی در برابر ظلم و پیدادگری است.



اگرچه آثار او که یک ایرانی مسلمان است، بسیاری از آموزه‌های اسماعیلی و اسلامی را در بردارد اما باورهای زروانی نیز در کنار عقاید اسلامی حضور دارند. باورهایی چون: جایگاه والای خرد، آفرینش عقل، بحث درباره‌ی جهان کهن و مهین و... (نظری و فتوحی فتح، ۱۳۹۰: ۱۳۴).

۳-۳- تأثیرپذیری ناصر خسرو از اندیشه‌های زروانی ۳-۳-۱- آفرینش از نگاه ناصر خسرو

به عقیده ناصر خسرو، چون عالم مادی نمی‌توانست امر الهی را پاسخ گوید، خداوند از سر رحمت خویش آن را به نحو ابداع آفرید (ناصر خسرو، ج ۱، ۱۳۳۸: ۲۸۵ - ۲۸۶).

ناصر خسرو در جامع‌الاحکمتین ابداع را چنین تعریف می‌کند: «ابداع گویند و اختراع گویند مر پدید آوردن چیز را نه از چیز و خلق گویند یعنی آفریدن مر تقدیر چیز را از چیز و مردم را بر ابداع ج سم قدرت نیست». (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۲۱۱). ابداع فعل خاص باری تعالی است و هیچ کس جز او قادر به ابداع نیست. در دیوان اشعار گوید:

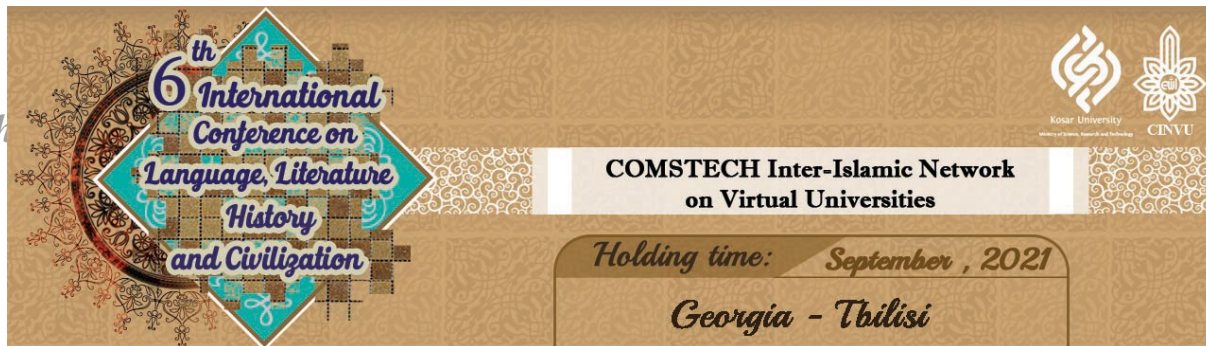
مکن هرگز بدو فعلی اضا فت گر خردداری
به جز ابداع یک مبدع کلمح العین او اذنا

(ناصر خسرو، ۱۳۸۲: ۱۱)

در زادالمسافرین می‌نویسد: «ابداع صنع مبدع حق است و مر آن را گروهی از حکما امر گفتند و گروهی ارادت گفتند. اندر این صنع مر مبدعات و مخلوقات را شرکتی نیست... خدای تعالی همی گوید: و ما امرنا الا واحده کلمح باله صر» (ناصر خسرو، ۱۳۴۸: ۱۹۵ - ۱۹۶).

بنا به اصل (الواحد لا یصدر منه الا الواحد) صدور موجودات گوناگون از مبدأ کل که واحد مطلق است محال به نظر می‌رسد؛ بنابراین اسماعیلیه در آفرینش موجودات به ترتیب معتقد شده‌اند، به عقیده آنان نخستین مخلوق و به عبارتی صادر اول عقل است که به سبب دارا بودن جهت کثرت واسطه نفس کل گردیده و صدور سایر موجودات روحانی و جسمانی به میانجی عقل و نفس و از طریق ابداع و انبعاث صورت گرفته است. (طوسی، ۱۳۶۳: ۱۸)

به عقیده ناصر خسرو معنای (کن) آن است که ابتدا از امر باری، عقل اول پدید آمد که امر بدو متحد شد و سپس نفس کلی از عقل کلی به تأیید امر باری سبحانه منبعت گشت. وی در اثبات این مطلب از قرآن مجید چنین استدلال می‌کند: (عالم یا هر چه اندروست از دو حرف پدید آمد، چنان که خدا گفت قوله تعالی: انما قولنا لشیء اذ اردناه ان نقول له کن فیکون). (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۷۷ و ناصر خسرو، ۱۳۳۸: ۲۰۶ - ۲۱۱).



از مطالعه آثار منشور شاعر چنین برمی آید که عقل از تصور ابداع عاجز است. در زادالمه مسافری می نویسد: (از بهر آن گفتیم که بر ابداع امر خلق را اطلاع نیست که عاقل نتواند توهم کردن که چیزی نه از چیزی چگونگی شاید کردن... که چیزی نه از چیزی کردن ابداع است و آن برتر از عقل است) (ناصرخسرو، ۱۳۴۸: ۱۹۶).

دسته ای از زروانیان اعتقاد دارند زروان به واسطه اهرمزد جهان را آفرید و نیز گروهی از اسماعیلیه که معتقدند خداوند جهان را از عقل اول آفرید. ناصرخسرو به آفرینش با واسطه اعتقاد دارد وی آفرینش عالم را مرحله به مرحله توضیح داده است که به اختصار بیان می شود: خداوند متعال عقل کل را آفرید و نفس کل از عقل کل به وجود آمد و پس هیولی و آباء علوی و عناصر اربعه از عقل کل و نفس کل به وجود آمدند و جهان هستی از عناصر اربعه به وجود آمد پس موجودات به ترتیب جماد و نبات و حیوان و در آخر انسان پدیدار گشت.

خرد دان اولین موجود زان پس نفس و جسم آنگه نبات و گونه حیوان و آنگه جانور گویا

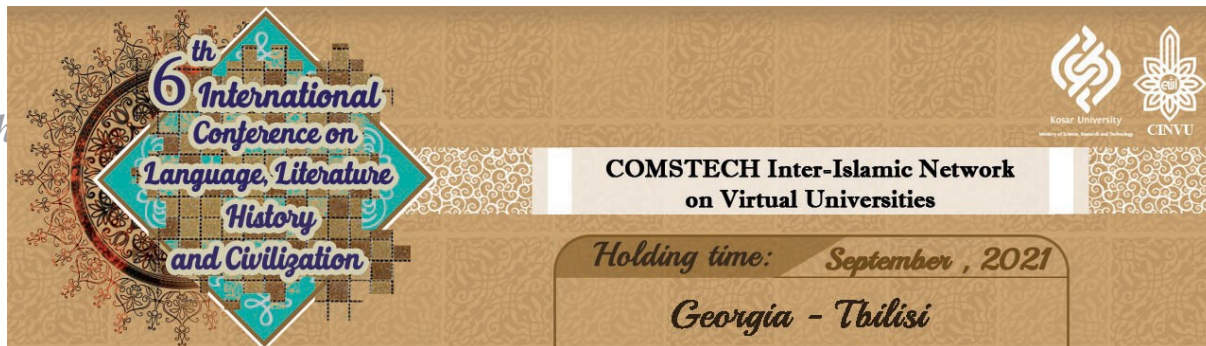
(ناصرخسرو، ۱۳۸۲: ۲)

برخی از محققان بر آن هستند که اعتقاد ناصرخسرو درباره آفرینش جهان برگرفته از باورهای نوافلاطونی است که از دوره فاطمیان و بعد آن در میان اسماعیلیان رواج یافت. در پاورقی کتاب چند گفتار در فرهنگ ایرانی در این زمینه آمده است: «کیهان شناخت عرفان و اسماعیلیه - تحت تأثیر اندیشه نوافلاطونی - همانند یکدیگرند. در هر دو هستی در سیری نزولی از ذاتی یگانه نشأت می گیرد و در سیری صعودی به سوی او سریان دارد.» (مسکوب، ۱۳۷۱: ۱۳۴) اما محمد سعید بهمن پور این نظریه را نمی پذیرد و می نویسد: برخلاف نظر فلاسفه نوافلاطونی که خلقت را به معنای فیض وجود از خداوند می گیرند، فلاسفه و متکلمین اسماعیلی خلقت را نتیجه فیض نمی دانند بلکه آن را ابداع خداوند می نامند. چرا که فیض باید از جنس مفیض و با آن دارای اشتراک باشد و چون منکر صفات برای خدا شدیم نمی توانیم قائل به فیض شویم. (بهمن پور، ۱۳۸۷: ۱۷۳) کربا سیان بر این باور است که هر چند نباید رنگ و بوی گنوستیکی برخی از باورهای ناصرخسرو را نادیده گرفت، اما این امر نباید باعث شود که پیش زمینه های ایرانی اندیشه او را نادیده بگیریم و باید نفوذ عقاید مانوی را در آثار وی بررسی کنیم» (کرباسیان، ۱۳۸۶: ۱۵).

در روشنایی نامه منظوم عقل موجودی مذکر چون آدم است و نفس موجودی مؤنث چون حوا:

ز عقل کل وجود نفس کل زاد	همی حوای معنی خوانش استاد
بدان گسر جانت با عقل آشنا شد	که این حوا و آن آدم چرا شد
چو پیوستند عقل و نفس با هم	ازی شان زاد ارواح مجسم

(ناصرخسرو، ۱۳۸۰: ۵۴۲)



وجود هفت طبقه در مذهب اسماعیلی به روایت ناصر خسرو نیز می‌تواند بنیانی مانوی داشته باشد این هفت طبقه عبارتند از: ناطق، اساس، امام، داعی، حجّت، مأذون، مستجیب و نیز تعداد طبقات بین مانویان [نیز] به هفت گروه بخش می‌شود. با این که نظریه کربا سیان تا اندازه‌ای قانع‌کننده است اما آفرینش در دید نا صرخ سرو تا اندازه‌ای نیز با آفرینش زروانی شباهت دارد. در اسطوره زروان، زروان خدای یکتا است که اهرمزد که مظهر عقل و آگاهی است از او به وجود می‌آید. در هرمزیدیشت او ستا آمده است: «اهورامزدا گفت: آن که سرچشمه همه دانستنی‌هاست یعنی کسی که همواره مورد پرستش قرار گیرد، نام من است. (رضی، ۱۳۷۸: ۳۴۳) و نیز در همانجا اهرمزد خود را خردمند دانا معرفی می‌کند و بارها در مینوی خرد، بر خرد و خردمندی اهرمزد تأکید شده است. همچنین اهرمزد دارای جنسیتی مذکر است چون زروانیان وی را پسر زروان می‌دانند.

۳-۲-۳- عقل و خرد

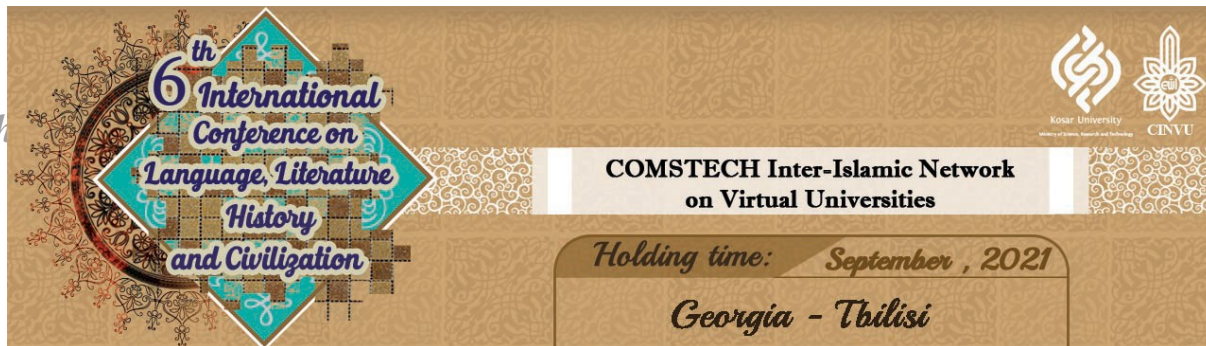
موضوع خرد و خردورزی در آثار و آفریده‌های فکری و ادبی ناصر خسرو جایگاه مهمی را داراست. او معتقد است فقط خرد انسان باعث می‌شود تا انسان قافله سالار و سردمدار سایر مخلوقات و موجودات روی زمین شود. از این رو عقل و خرد یکی از پربسامدترین مفاهیم در آثار اوست.

در اندیشه ناصر خسرو جهل مانع به کمال رسیدن آدمی است و باعث گرایش به بدی و دوری از نیکی است و به همین دلیل است که وی به ستایش خرد پرداخته است و انسان‌ها را به خرد دعوت می‌کند.

خرد آن است که مردم زبدها و شرفش	از خداوند جهان اهل خطاب است و ثناست
خرد از هر خللی پشت و زهر غم فرج است	خرد از بیم امان است و زهر درد شفاست
خرد اندر ره دنیا سره یار است و سلاح	خرد اندر ره دین نیک دلیل است و عصاست

(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۲۱)

همان گونه که عنوان شد اسماعیلیه عقل را اولین مخلوق می‌دانند. نخستین بار از امر باری یا ابداع، عقل اول به وجود آمد، سپس از عقل اول نفس کلی هستی یافت و بعد به ترتیب طبایع و امهات و اجرام سماوی و موالید ثلاثه به میانجی عقل و نفس پدید آمدند. ناصر خسرو نیز در دیوان اشعار خود بر این اعتقاد راسخ است. بر اساس این نظر خداوند جوهر همه چیز را از طریق ابداع، در عقل قرار داد. سپس به میانجی عقل، نفس کلی منبعث شد و نفس‌های جزوی که بعد از آن به وجود آمدند به تأیید عقل و به میانجی نفس هستی پذیرفتند (ناصر خسرو، ۱۳۳۸: ۶۶-۷۶).



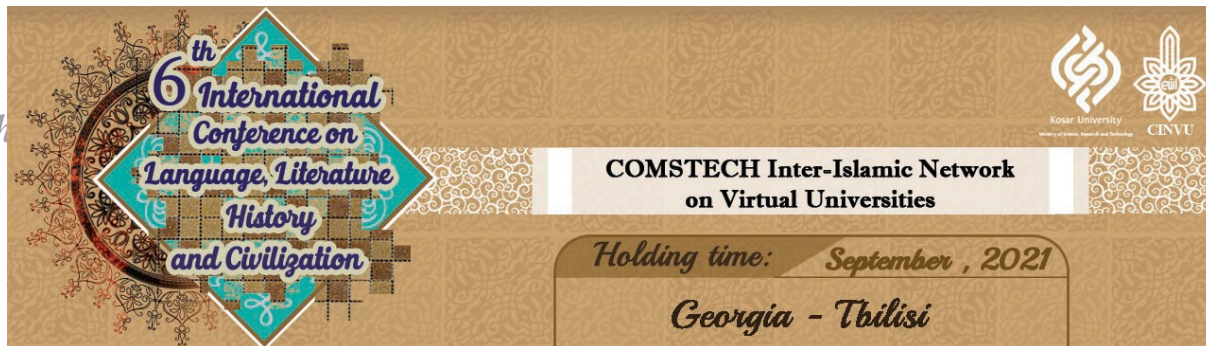
زندگی از عقل است، اما عقل خدا نیست. زندگی جاوید صفت ذاتی عقل است و به همین سبب زندگان از او حیات یافته‌اند. عقل در هستی بخشی مجبور و مقهور امر خداست و هر آنچه مقهور قاهری باشد نمی‌تواند خدای باشد (ناصرخسرو، ۱۳۳۸: ۱۹۳).

در عقل واجب یکی است کلی
 این نفس‌های خرده‌اجزا را
 او را به حق بنده باری دان
 مرجع بدوست جمله مرایینها را
 (ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۴۷)

اگرچه عقل یکی است، منشأ ظهور کثرت‌هاست. به راستی عقل واحد چگونه منشأ ظهور کثرت گشته است؟ در دیوان اشعار یا سخی برای این پرسش نمی‌یابیم، اما از مطالعه آثار منثور چنین برمی‌آید که نا صرخ سرو عقل کل را (بسیط من جمیع الجهات) نمی‌داند. عقل اول آن جوهری که وحدت بدو متحد شده است یکی محض نیست (ناصرخسرو، ۱۳۸۳: ۱۴۸).

ناصرخسرو در دیوان اشعار خود از عقل به عنوان اولین موجود کمتر سخن می‌گوید، بیشتر توجه او به خرد یا عقل انسانی معطوف است. در ادب فارسی کمتر شاعری را می‌توان یافت که به اندازه نا صرخ سرو درباره (خرد) شعر گفته باشد. ستایش خرد و دوری از هر عملی که با شأن انسانی منافات دارد او را از دیگر گویندگان و نویسندگان ممتاز می‌کند. از نظر آیین زروان جهل انسان که نماد اهریمن درونی اوست و او را از کمال خود دور می‌کند باید با کمک خرد (اهرمزد درونی) وی از میان برخیزد. از اسطوره زروان می‌توان فهمید که در فلسفه زروانی بازگشت به بی‌کرانی بدون عیب و نقص، کمال هر چیز است؛ چون فلسفه زروانی بر آن است که زروان به کمک اهرمزد جهان را آفریده تا عیب و نقص خود را برطرف کند و به همین دلیل است که این جهان را کرانه‌مند آفریند. تا این تضاد درونی از میان برخیزد و در پایان نبرد یکی از جنبه‌های وجودی زروان - یعنی اهریمن - از میان برخیزد. زروان خدایی است که دارای دو جنبه است که اهرمزد و اهریمن نماینده این دو جنبه هستند. پس چون اهریمن از میان برخیزد تنها یک جنبه از زروان باقی می‌ماند و زروان خدایی یک جنبه - یعنی خرد و آگاهی محض - می‌شود (نظری و فتحی، ۱۳۹۰: ۱۴۱).

پس از سان زروانی نیز همچون زروان در پی آن است که تضاد درونی خود، یعنی تقابل آگاهی و ناآگاهی را برطرف سازد. همچنان که زروان از اهرمزد حمایت می‌کند و بر او تکیه دارد. انسان زروانی نیز بر عقل و خرد خود تکیه می‌کند تا جهل را از ساحت وجود دور کند و از میان ببرد، زیرا کمال از سان زروانی آنجا است که جهل را از وجود خود و بقیه از سان‌ها دور سازد و تنها یک جنبه از آدمی باقی بماند و آن علم و خرد است. دلیل تمایل زروانی‌ها به عقل و خرد آن



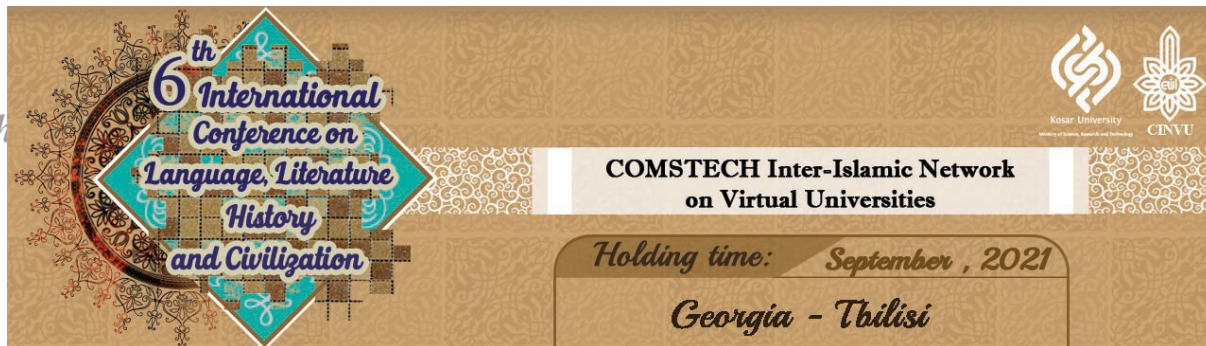
است که خرد آدمی را از تمایل به اهریمن و چیزهای اهریمنی باز می‌دارد و جهل باعث تمایل به اهریمن و چیزهای اهریمنی است. عقل و خرد است که باعث می‌شود که انسان زروانی خواهان صفات اهرمزد باشد. از این روست که انسان زروانی در جستجوی نیکویی‌هاست چون صفات اهرمزد همه نیکوست و عقل نیز به نیکویی فرمان می‌دهد. با این اوصاف عقل و خرد نزد زروانی‌ها دارای جایگاهی بسیار بلند است و به سبب همین جایگاه بلند است که زروانی‌ها به ستایش خرد پرداخته‌اند تا جایی که اهرمزد را نیز نماد عقل و خرد و آگاهی زروان می‌دانند. خردگرایی و ستایش عقل و دانش از جمله باورهای زروانی بود که به تدریج برای خود جایگاهی در دوره اسلامی پیدا کرد.

در فلسفه ناصرخسرو انسان هدف خلقت است. این انسان باید با تکیه بر عقل و کسب علم خود را از جهل برهاند زیرا جهل باعث می‌شود که آدمی گرفتار چیزهایی شود که برای آن آفریده نشده است و او را از هدف خود دور می‌سازد که همان چیزهای اهریمنی در زروانیسم هستند. می‌توان گفت که شباهت بسیاری بین انسان ناصرخسرو و انسان زروانی وجود دارد. انسان در هر دو فلسفه باید از عقل و خرد پیروی کند و به علم روی آورد و بر پایه همین عقل و علم است که باید از جهل دوری کند و این جهل است که انسان را گرفتار چیزهای اهریمنی می‌کند و به واسطه همین چیزهای اهریمنی است که گوهر وجودی انسان - که در فلسفه زروانی از آن به فره یاد می‌شود - آلوده شود و به سبب همین آلودگی است که انسان نمی‌تواند وظیفه خود را که برای آن آفریده شده است به انجام برساند. ناصرخسرو به عنوان یک مسلمان، انسان را برگزیده خلقت می‌داند و معتقد است که عالم کبیر را برای انسان که عالم صغیر است آفریده است و در خوان الاخوان می‌نویسد: عالم صغیر که مردم است غرض آفریدگار است که انسان کبیر را آفرید که عالم است (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۰۴).

مراد خدای از جهان مرد می است	دگر هر چه بینی همه بر سری است
نبینی که بر آسمان و زمین مر	او را خداوندی و مهتری است
خداوند تمیز و عقل شریف	خداوند تدبیر و قول آوری است

(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۱۱۰)

وی تمام تلاش خود را می‌کند که همه انسان‌ها را به کمال واقعی خود برساند یا دست کم آن‌ها را به کمال نزدیک کند. سرتاسر دیوان ناصرخسرو، پندها و موعظه‌های اوست که چه با زبانی نرم و چه با زبانی خشن به آدمی می‌گویند که تو را برای خوش گذرانی و کارهای بیهوده به این جهان نیاورده‌اند، بلکه انسان باید با تکیه بر نیروی عقل و دین به دستورات خدا عمل کند؛ وی پیوسته انسان را به پیروی از عقل و کسب دانش تشویق می‌کند. همچنین دیوان شعر وی سرشار از اشعار زاهدانه است که آدمی را به دوری از لذت‌های دروغین دعوت می‌کند و با این اشعار سعی دارد که گوهر وجودی



انسان - که همان روح و جان پاک اوست - را از آلودگی به دنیا و آنچه در آن است دور نگاه دارد؛ چون این گوهر باید به سوی خدا بازگردد.

یکی از کارکردهای عقل و خرد در زروانیسم و فلسفه ناصرخسرو بازداشتن از بدی‌ها و چیزهای اهریمنی است که آز می‌تواند سرچشمه همه آن‌ها باشد و روی کردن به آن‌ها باعث گمراهی فرد و گرایش او به اهریمن می‌شود. پس برای دوری گزیدن از بدی‌ها باید به عقل پناه برد. ناصرخسرو بدی را نوعی آلودگی درونی می‌داند و معتقد است که تنها به واسطه خرد از میان می‌رود:

پرون آرد از دل بدی را خرد
چو از شیر مرتیرگی را نهد
(همان، ۲۷۴)

ناصرخسرو در دیوان خود همه نابسامانی‌های انسان‌ها و جوامع و به‌ویژه جامعه زمانش را از «نادانی» می‌خواند:

هر که جان خفته را از خواب جهل آوا کند
خویشتن را گرچه دون است، ای پسر، والا کند
هرکسی که شکار نادانی به دل درخست نیش
گر بکوشد زود خار خویش را خرما کند
علم چون گرماست، نادانی چو سرما از قیاس
هر که از سرما گریزد قصد زی گرما کند
(ناصرخسرو، ۱۳۸۲: ۵۶)

او عقیده دارد که به دین هم باید از مسیر خرد راه جست، یعنی دین را به وسیله تعقل شناخت و دین‌شناسی را بر شانه خرد باید نشانند:

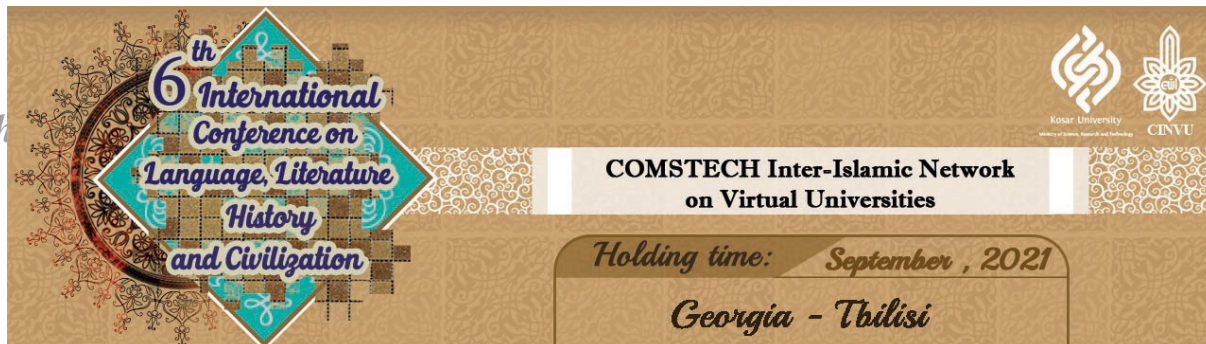
بر سر من تاج دین نهاد خرد - - -
دین هنری که - - - برد و بردبار مرا
(ناصرخسرو، ۱۳۸۳: ۸۸)

راه سوی دینت نهاد خرد - - -
از پس دین رو که مبارک عرصاست
(ناصرخسرو، ۱۳۸۳: ۱۰۲)

در جایی هم قامت انسان را آراسته با زیب خرد می‌خواهد، نه آن که تن جولان‌گاه آرایش ظاهر و پهنای تنه و توش باشد:

بفزای قامت خرد و حکمت
مفزای طول پیراهن و پهنای
(ناصرخسرو، ۱۳۸۳: ۷۲)

زیور و زیب زنان است حریر و زروسیم
مرد را نیست جز از علم و خرد زیور و زیب
(ناصرخسرو، ۱۳۸۳: ۸۹)



به باور وی خرد را نباید خوار شمرد، زیرا خوار شمردن خرد، خوار شمردن خود انسان است پس نایستی به خرد به چشم حقارت دید:

تو به پیش خرد از آن خواری که خرد پیشت ای پسر خوار است
(ناصرخسرو، ۱۳۸۳: ۹۸)

ناصرخسرو خرد انسانی را از شناخت آفریدگار ناگزیر می‌داند و بر آن است که خرد گوهری است که آفریننده تنها انسان را به داشتن آن سرفراز گردانیده است. از نگاه ناصرخسرو، خرد و دانش انسانی، کلید پذیرفته شدن طاعت وی به درگاه خداست، زیرا اگر طاعت از روی دانش و دانایی و با خرد نهادینه شده انجام شود، بیشتر از جانب حق موجب قبول واقع می‌شود. او در عین حال عقیده دارد که با طاعت و نیاز جاهلانه نباید به سوی خدا رفت تا زمانی که به خرد و دانش ذاتی دین آشنا نشده باشیم:

به دانش گرای و در این روز پیری برون افکن از سر خم - سار شبانه
خدای از تو طاعت به دانش پذیرد مبر پیش او طاعت جاهلانه
(ناصرخسرو، ۱۳۸۳: ۱۷۴)

بی‌خردی و نابخردی انسان در نزد وی تا حدی مذموم است که فکر می‌کند انسان بی‌خرد همیشه در بند است و زندانی اندیشه‌های جاهلانه‌ی خود که این زندانی هر لحظه و هر آن ممکن است گروه بزرگی از انسان‌ها را به خطر رهنمون شود و فساد ذهن وی زندان‌های بی‌خردی دیگری را نیز بگشاید:

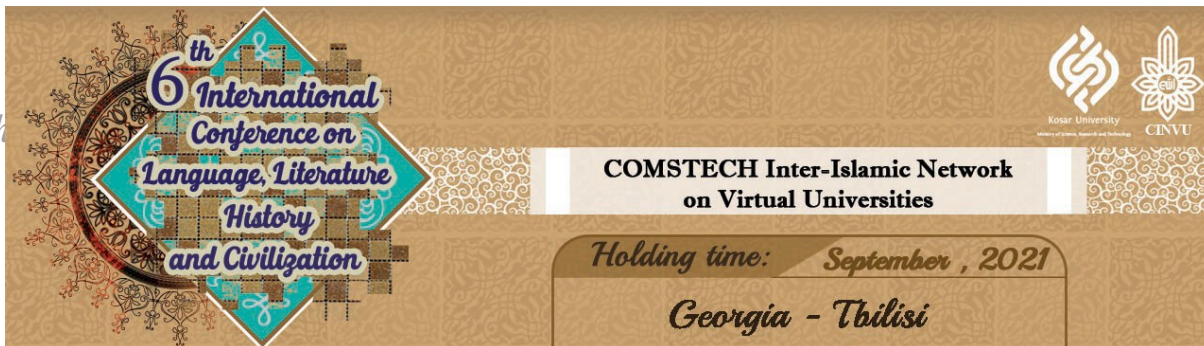
بی‌خرد گرچه رها با شد، در بند بود با خرد گرچه بود بسته، چنان دان که رهاست
(ناصرخسرو، ۱۳۸۳: ۱۸۰)

۳-۳-۳- توجه به کیهان و ستاره‌شناسی

در ایران باستان ستاره‌شناسی یکی از مهم‌ترین علوم بوده و نقش به‌سزایی در زندگی مردمان ایفا می‌کرده است. انسان‌ها در دوره‌های گذشته بر این باور بودند که آسمان و سیارات و ستارگان در حال حرکت هستند و از این حرکت است که زمان پدید می‌آید، همچنان که ناصرخسرو می‌گوید:

زمانی کز فلک زاید فلک نابوده چون با شد زمان و چیز نا موجود و بی‌مبدأ
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۵۱۷)

پس برای اندازه‌گیری زمان نیز به همان فلک و اجرام آسمانی متصل می‌شدند و می‌توان گفت که علم ستاره‌شناسی از آنجا آغاز شده که مردم برای اندازه‌گیری زمان و شاید پیدا کردن راه از اجرام آسمانی بهره می‌گرفتند. در پی همین



تلاش به بشر بود که به تدریج اصطلاحاتی درباره ستارگان و ستاره شناسی در بین مردم رواج یافت. هرچند به سیاری از محققان بر آن هستند که زروانیان ستاره شناسی را از بابلیان گرفته‌اند، اما باید در نظر داشت که آریایی‌ها قومی مهاجر بوده‌اند و تا اندازه‌ای با آسمان و اجرام آسمانی آشنایی داشته‌اند و می‌توان اندیشید تنها برخی از مفاهیم خود، چون تقسیم سال به دوازده ماه و تأثیر سیارات بر احوال آدمیان را از بابلیان گرفته‌اند (جلالی مقدم ۱۳۷۲: ۲۶).

باید گفت نخستین کسانی که به ستاره‌شناسی روی آوردند، روحانیون دینی بودند و اگر درست باشد که «زروان یا زمان بی‌کرانه نخستین کیش آریایی‌هاست که در بین ایرانیان پیدا و پرستش گردیده است و یکی از ادیان بزرگ مردم پیش از مهرپرستی و زرتشت‌گرایی است که در ایران پدیدار گشت» (رضایی، ۱۳۸۱: ۶۳۸) ناصر خسرو قبادیانی یکی از کسانی است که این اصطلاحات در آثار وی بازتاب یافته است و به‌ویژه در جای‌جای شعر او دیده می‌شود. اختر به معنی ستاره است که در ستاره‌شناسی ایران باستان در مقابل ابا اختر به معنی سیاره به کار می‌رفته است؛ اما ناصر خسرو اختر را به جای ابا اختر نیز به کار برده است و درباره اینکه هر یک از فلزات به یکی از هفتان منسوب هستند، می‌گوید:

سبز است ماه گفت کزو روید	در خاک ملح و سیم به سنگ اندر
مریخ زاید آهن بد خو را	وز آفتاب گفت که زاید زر
برجیس گفت مادر ارزیز است	مس را همه می شه زهره بود مادر
سیاه دختر است عطار را	کیوان چو مادر است و سرب دختر
این هفت گوهرا گدازان را	سقراط باز به ست به هفت اختر

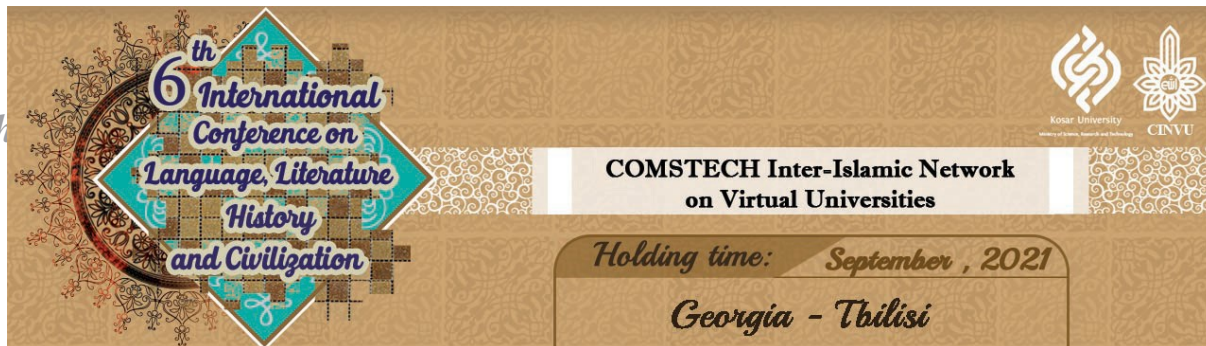
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۴۵)

همچنان که مشاهده می‌شود ناصر خسرو هفت سیاره را که در واقع ابا اختر هستند هفت اختر نامیده است اما به هر حال این واژه بارها در شعر ناصر خسرو به کار رفته است و گاهی نیز ترکیب‌های نیک اختر و بد اختر و... را به کار برده است.

به دست من و تو ست نیک اختر	اگر بد نجوییم نیک اختریم (همان، ۵۰۴)
گردین حقیقت پذیر شوی آزاد	زان پس نبوی نیز سیه روی و بد اختر (همان، ۹۵)
هر که زایزد سیم و زر جوید ثواب	بدن شان و بیهش و شوم اختر است (همان، ۳۴)

۳-۳-۴- زمان و زمانه

زمانه، در واقع، زمان کرانه‌مند زروانی است که از زروان (زمان بیکرانه) به وجود آمده و برخی از ویژگی‌ها و کارکردهای زروان را در خود دارد. کارکردها و خویشکاری زمانه همراه این واژه و مترادف‌های آن در آثار فارسی دوره



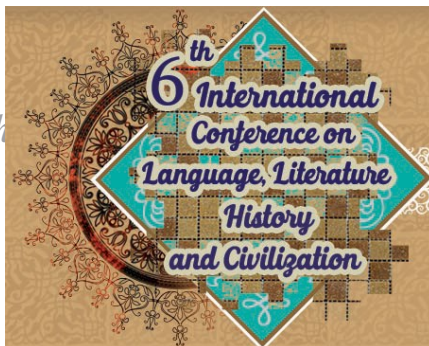
اسلامی بازتاب یافته است. ناصر خسرو از کسانی است که زمانه و مترادف‌های آن در آثارش، به ویژه دیوان شعر او، دیده می‌شود. آبس تنی و زاینه مدگی زمانه، فرسایش، تعیین سرنوشت، مرگ و نابودی موجودات و پدیده‌های جهان هستی مهم‌ترین خویشتکاری زمانه در شعر ناصر خسرو است.

بنابر متون زروانی و نیمه زروانی، زمان بیکرانه فراتر و نیرومندتر از آفرینش است؛ همه چیز را دربرمی‌گیرد و نمی‌توان آن را در تصور آورد، چون هیچ محدودیتی برای آن نمی‌توان قائل شد؛ اما زمان کرانه‌مند (زمان درنگ خدای) محدود است و به دلیل همین محدودیت، اهرمزد آن را از زمان بیکرانه آفرید، تا محدود پیکار با اهریمن باشد. اهرمزد با «همه آگاهی» خود می‌داند که اهریمن در بیکرانگی نابود نمی‌شود و نابودی او در زمان و مکانی کرانه‌مند خواهد بود. در نتیجه جهان هستی را کرانه‌مند آفرید (دادگی، ۱۳۸۵: ۳۸-۳۵).

دهر از مفاهیمی است که شباهت بسیار زیادی با زمان بی‌کرانه زروانی دارد و می‌توان گفت که این کلمه در آثار دوره اسلامی جایگزین زمان بی‌کرانه شده است. زروانیان بر این باور بودند که زمان کرانه‌مند از زمان بیکرانه به وجود آمده است، پس زمان کرانه‌مند نیز همچون زروان دارای نیروی تغییر و تحول در جهان هستی است. این باور در میان ایرانیان ادامه یافت و پس از اسلامی شدن ایران در آثار اندیشمندان و نویسندگان و شاعران بازتاب یافت. البته نباید از یاد برد که برای زمان کرانه‌مند در این آثار واژه‌های گوناگونی چون «زمان»، «زمانه» و «روزگار» را به کار برده‌اند. در فلسفه زروانی زمان کرانه‌مند از حرکت فلک به وجود می‌آید و بنا بر روایت زروانی دستور به رزو اهرمزد در آفرینش نخست است، آسمان و بعد بقیه چیزها را می‌آفریند: «در آفریدن گیتی: نخست آسمان پیدا کرد به اندازه بیست و چهار در بیست و چهار هزار فرسنگ بالا تا به گروثمان برسد، برشدن (برشده) بر روی آسمان» (جلالی مقدم، ۱۳۷۲: ۳۲۰).

پس از آفرینش ماه و خورشید و ستارگان و زمین و گیاهان و حیوانات و انسان، به فلک حرکت می‌دهد و به واسطه همین حرکت است که زمان کرانه‌مند که توسط اهرمزد از زمان بی‌کرانه آفریده شده بود، جریان می‌یابد. «ماه و خورشید و آن ستارگان تا آمدن اهریمن ایستادند و نرفتند. زمان به پاکی می‌گذشت و همواره نیمروز بود. پس از آمدن اهریمن، به حرکت ایستادند و تا فرجام از آن حرکت نایستند» (دادگی، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۴).

ناصر خسرو هر چند در آثار منشور خود بین دهر (زمان بی‌کرانه) و زمان کرانه‌مند تفاوت قائل می‌شود اما در دیوان شعرش دهر را به معنی روزگار و زمان کرانه‌مند به کار برده است. وی در دیوان، هستی خود را از دهر می‌داند و معتقد است که دهر زبان و سخن را به او عطا کرده است تا پیشکاران او باشند.



Holding time: September, 2021

Georgia - Tbilisi

گله زانکه زوی شکره ست هزار مرا
هر دو بدو گشت پی شکار مرا
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۱۲۶)

عیب تننت بر زمانه برف گنی چون؟
مفتون چونی به قول عامه مفتون؟
کی شود ای بی خرد زمانه دگرگون
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۹)

ه - - پیچ مکن ای پسر زرد هر
هست بدو گشتم وز بان و سخن

چند بنه عالی که بد شده ست زمانه؟
هرگز کی گفت این زمانه که بد کن؟
تو شده ای دیگر، این زمانه همان است

ناصرخسرو در دیوان خود زمانه را موصوف به صفاتی می‌داند که می‌تواند شاکله اصلی ذهنی او را نشان دهد. از نظر او زمانه غدار، حيله گر، بی‌وفا و ستمگر است و هر لحظه لبعده‌ای برای خلق در آستین دارد.

۳-۳-۵-بی‌وفایی زمانه

زیرا که کارهای تو دام ست، دام، دام
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۵۷)

ای بی‌وفا زمانه مرا با تو کاریه ست

خوار شود همچو عدو آتش - ناش
(همان، ۴۲۲)

ن - - یش زمانه چویر آشفته شد

۳-۳-۶-مکار بودن

ی همه سال به دام پر چنه مایل
(همان، ۱۳۷)

مال چنه ست و زمانه دام جه سان است

گر نه دماغت پراز فساد و بخارا ست
(همان، ۴۸)

غره چه را گشته‌ای به به مکر زمانه

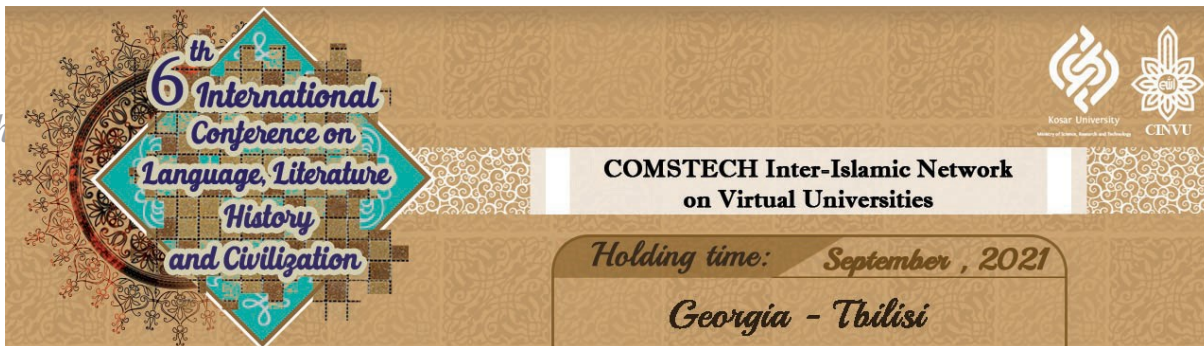
م - - ن زور می - - ده - - مکه - - روده - - ش - - دم
(همان، ۱۳۹)

مکرا ست بی‌شمار و ده نام زمانه را

۳-۳-۷-پیکارجویی زمانه و آزار به انسان

سر و روی پر گردم از کارزارش
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۳۳۶)

ب - - ه جنگ من آمد زمانه نبین - - ی



آزردن ما ز ما نه خو دارد
 ... ایمن مشواز زمانه زیراک او

مازار ازو گرت بیازارت
 ماری است که خشک و تریوبه دارد
 (همان، ۲۵۳، ۲۵۲)

ص - - ید زمانه شدی و دام تو ست
 شاهین زمانه قصه بد تو کرد

مرکب راهوار به سه - - یمین رکاب
 (همان، ۱۴۱)

بر بایدت این نفایه شاهین
 (همان، ۵۰)

بازیست رباینده زمانه که نیابند
 زو خلق رها هیچ نه مولی و نه مولا
 (همان، ۷)

۳-۳-۷-آبستن بودن زمان و زایش

ناصرخسرو زمانه را آبستن می‌داند و معتقد است که پیوسته در حال زایش است؛ اما این آبستنی و زایش هرگز پایان نمی‌یابد.

ای بی و فا زمانه تو مر ما را
 ز آبستنی تهی نشوی هرگز

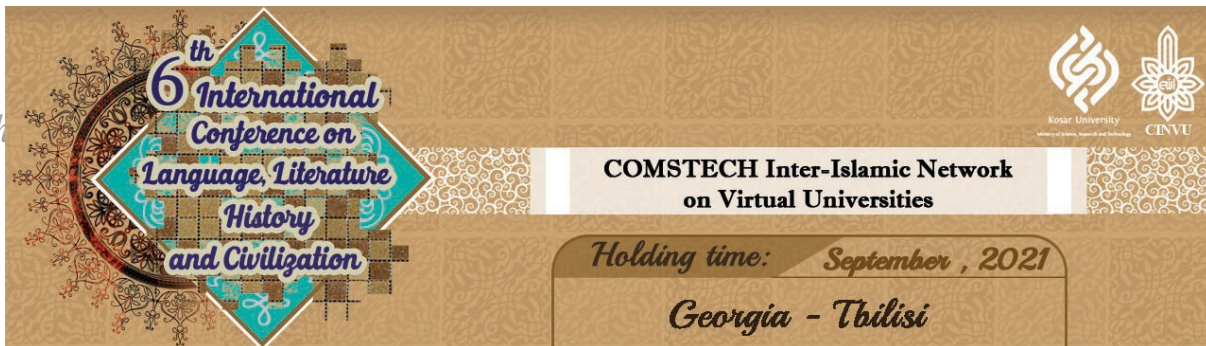
هر چند بی و فایی در با بی
 هر چند روز روز ه می زایی
 (ناصرخسرو، ۱۳۸۹: ۷)

۳-۳-۸-نابودگری و فرسایش کاری زمان

در اندیشهٔ زروانی به سبب گذشت زمان است که در پدیده‌های مختلف جهان هستی تغییراتی به وجود می‌آید و فرسوده می‌شوند. زمانهٔ ناصرخسرو نیز چنین کارکردی دارد و پیوسته بر مردم می‌گذرد و ناصرخسرو پس از تفکر بسیار دربارهٔ گذر زمانه، سردرگم شده بود و می‌گفت: مشکلی پیش آمدستم به سبب عجب یا همی بر من زمانه بگذرد ره نمی‌داند بدو در خاطر م یا همی من بر زمانه بگذرم (ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۴۷۰) با وجود این، ناصرخسرو خویشکاری زمانهٔ زروکار را فراموش نکرده و معتقد است که باعث تغییرات می‌شود و در این باره می‌گوید:

گشتن چرخ و زمانه جانوران را جمله کشنده است روز و شب سوی گشتن (همان، ۱۶۹).

وی در جای دیگر به فرسایش عالم توسط زمانه اشاره می‌کند و زمان را چون سوهانی می‌داند که ساکنان زمان کرانه‌مند را می‌ساید و البته نباید از یاد برد که این زمان زندگی نیز می‌بخشد.



هرچ آن به زمان باقی است بدوش
 پس عالم گریبی زمانه به بوده ست
 سوهان ز مانش بساید آسان
 نابوده شود بی زمان به فرمان
 (ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۱۵۶)

ناصرخسرو معتقد است که سفیدی موهایش از گشت زمانه است و با فضا یی از تعلیل و توجیه شاعرانه می گوید: گرد لشکر زمانه موهای مرا سفید کرده است.

در لشکر زمانه بسی گشتم
 پرگرد ازین شده ست ریاحینم
 (همان، ۱۳۴)

به جنگ من آمد زمانه نبینی
 سرو روی پرگردم از کارزارش
 (همان، ۳۳۶)

بر خوردن جسم - م - هر خوردن - ده
 دندان زمانه مرگ را دان
 (ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۳۸۵)

و کون ز گشت ده مردگر گشتم
 گویی ز - ه آن سرش - ست ونه آن طینم
 (همان، ۱۳۵)

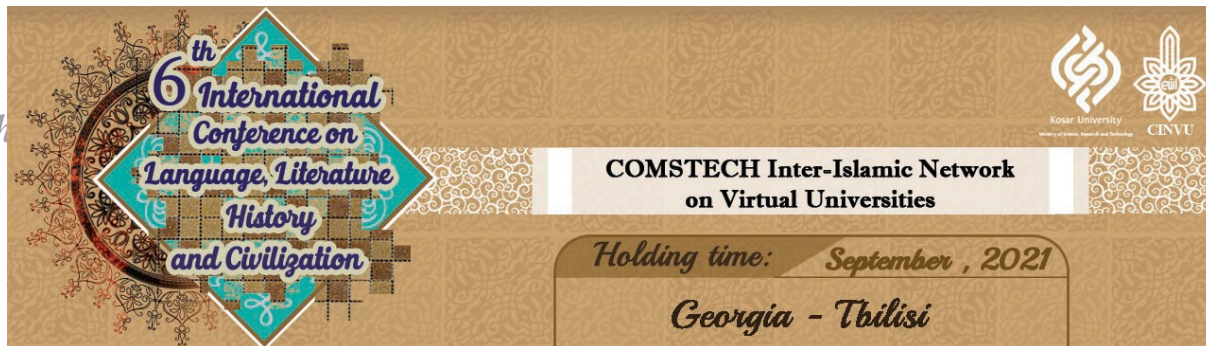
وی در جایی دیگر از دیوان، زمانه را تا آنجا قدرتمند معرفی می کند که باعث پیری و شکستگی او شده است:

چون دید زمانه که غره گشتم
 بشکست - ست به - ده دست جف - لانه - الم
 بر - بودش - ب و روزرنه - گ و ب - بویم
 ب - رکند - م - ه و س - ل پ - ر و ب - الم
 (همان، ۳۲)

چند بگشست این زمانه بر سرم
 گ - رد جه - ان - ک - رد خن - گ - س - مار - م - را
 (همان، ۱۲۵)

۳-۳-۹-جهان مهین و کهن

در فدا سفته زروانی جهان هستی، تجلی زروان است. چون اهرمزد خواست جهان هستی را بیافریند بی کرانگی را به کرانمندی بدل می کند. پس زروان در جهان هستی تجسم می یابد. اگر بپذیریم که زروانیتسم حاصل نخستین تفکرات فلسفی بشر درباره جهان هستی، علت و رخدادهای آن است، می توان اندیشید که بیان همانندی انسان و جهان هستی و نامگذاری جهان کهن و جهان مهین نیز از این مکتب منشأ گرفته است. در بندهش نیز این شباهت بیان شده است و



به عنوان متنی نیمه زروانی لازم است که آن را بیان کنیم: «در دین گوید که تن مردمان بسان گیتی است، زیرا گیتی از آب سرشکی ساخته شده است. چنین گوید که این آفرینش نخست همه آب سرشکی بود، مردمان نیز از آب سرشکی می‌باشند. همانگونه که گیتی را پهنا با درازا برابر است، مردمان نیز به همان گونه‌اند: هر کسی را درازا (به اندازه) پهناى خویش است. پوست چون آسمان، گوشت چون زمین، استخوان چون کوه، رگان چون رودها و خون در تن چون آب در رود، شکم چون دریا و موی چون گیاه است. آنجا که موی بیش رسته است چون بیسه. ... روان چون هرمزد است. هوش و ویر و دریافت، اندیشه، دانش و فهم چون شش امشا سپند است که پیش هرمزد ایستند. دیگر نیروهای مینویی درون تن چون دیگر ایزدان مینویی اند...» (دادگی، ۱۳۸۵: ۱۲۳-۱۲۴).

فلسفه ناصرخسرو صورت پیشرفته‌تری از فلسفه زروانی دارد اگرچه ریشه در آن داشته باشد. وی در جامع‌ال حکمتین می‌نویسد: «پس گوئیم که آفتاب از عالم کبیر به منزلت دل است از عالم صغیر که آن مردم است و ماه از عالم کبیر به منزلت مغزا است از عالم صغیر و پنج ستاره رونده مرعالم کبیر را که مر او را حکما «انسان کبیر» گفتند، به منزلت پنج حواس است مردم را که مر او را «عالم صغیر» گفتند، ... و چون مردم به جسد فرزند عالم کبیر است و به نفس فرزند نفس کلی است، ... و چون جسد مردم فرزند عالم کبیر است، واجب آید که آلات و حواس هر دو عالم - اعنی کبیر و صغیر - برابر و مانند یکدیگر باشند... عالم جسد کلی است و جسد ما عالم جزوی است.» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۲۸۲-۲۸۳)

این مسئله نه تنها در جامع‌ال حکمتین بلکه در دیوان شعر وی نیز بازتاب یافته است و انسان را عالم صغیر و جهان هستی را عالم کبیر می‌داند و در همه حال جهان کبیر را برتر از جهان مهین می‌داند. ناصرخسرو در بیتی عالم بزرگ را برای جهان هستی و عالم صغیر را برای انسان به کار برده است و از او می‌پرسد که این جهان را برای که آفریده‌اند:

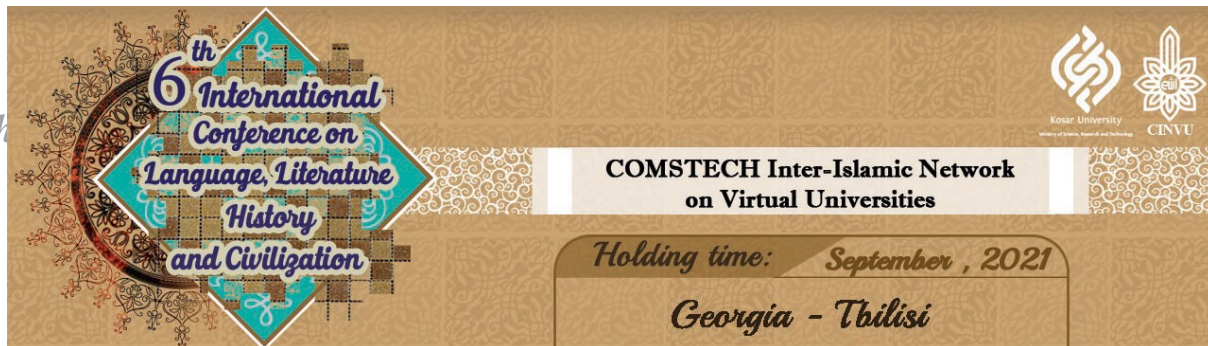
این عالم بزرگ ز بهر چه کرده‌اند؟
از خویشتن بی‌پرس تو، ای عالم صغیر
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۱۰۳)

وی در بیتی دیگر جهان مهین و جهان کبیر به کار برده است و جان انسان را زیب و فرجهان می‌داند:

جهان مهین را به جان زیب و فر
اگر چه بدین تن جهان کبیر
(همان، ۱۶)

و در جای دیگر انسان را عالم خرد و جهان هستی را عالم بزرگ می‌نامد.

تو عالم خردی و ضعیف و دانا
وین عالم مردی بزرگ و نادان
(همان، ۱۵۶)



۳-۱۰-۳- تقدیر و جبر و اختیار، (بخت و اقبال)

نیروی بخت یا قدرت سرنوشت مقدر یکی از مفاهیم کاملاً برجسته و مهم آیین زردشتی در دوره ساسانی است و در متون متعلق به این آیین، اشارات متعددی به آن دیده می شود. رواج اصطلاحاتی نظیر سعد و نحس و دلالت آن بر سرنوشت بشر می تواند ناشی از این تأثیر باشد. کثرت مضامین رایجی چون شکایت از روزگار، زمانه و فلک در آثار شعری پارسیگوی، گذشته از تأثیرات آیین زروانی و عقاید کلامی اشعری، ناشی از اساطیر کهن نیز هست، چنانکه به عقیده برخی محققان، از زمان اختراع چرخ در هزاره سوم یا چهارم پیش از میلاد، گردش فلک و سپری شدن زمان، واژگونی بخت را به ذهن انسان خطور می داده و در روم باستان Fortuna، الهه خطاناپذیر بخت، با چرخش دورانی خود، تمثیل بخت آزمایی را تصویر می کرده است (دوبوکور، ۱۳۷۳: ۸۹). در ادب فارسی نیز تعبیرات بخت آزمای و بخت آزمایی به کار رفته است.

ناصر خسرو در تحلیل بخت مضامین جالبی ارائه می کند چنانکه بخت را آبی فرض کرده که گاه خوش و گاه شور است و نیز آن را مردی دورو می دانسته که مردم بدو آویخته اند (ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۳۶۹). اسماعیلی به تبع از امام ششم از میان دو خط افراطی جبر و اختیار امر بین الامرین را ترجیح می دهند. معتقدان به جبر تمایز بین عصیان و طاعت را نادیده می گیرند و گناه اعمال خود را به خدا نسبت می دهند. به نظر آنان نیک و بد نه از جانب بندگان، بلکه بنا به خواست و اراده الهی صورت می گیرد. ناصر خسرو نه به جبر مطلق معتقد است و نه به اختیار مطلق. او (امر بین الامرین) را می پذیرد که هم به اراده و خواست الهی و جهی می نهد و هم مسئولیت و تأثیر انسان را انکار نمی کند:

راه دانا به میانه دوره خوف و رجاست	به میان قدر و جبر رود اهل خرد
که سوی اهل خرد جبر و قدر درد و عناست	به میان قدر و جبر ره راست بجوی

(ناصر خسرو، ۱۳۸۲: ۲۱)

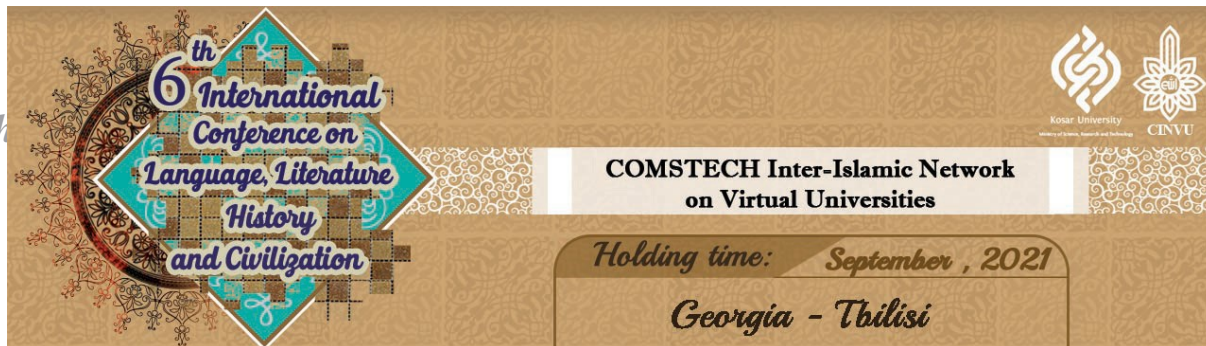
بعثت پیامبران و توصیه به نیکی ها و پرهیز از بدی ها دلیل مختار بودن آدمی است، چنان که در دیوان اشعار می سراید:

چند گویی که بد و نیک به تقدیر و قضاست	از پس آن که رسول آمده با وعد و وعید
که چنین گفتن بی معنی کار سفهاست	گناه کاهلی خود به قضا بر چه نهی

(همان: ۲۰)

خدای ما را گر مانه حی و مختاریم؟	مکن بدی و تو نیکی بکن چرا فرمود
----------------------------------	---------------------------------

(همان: ۷۱)



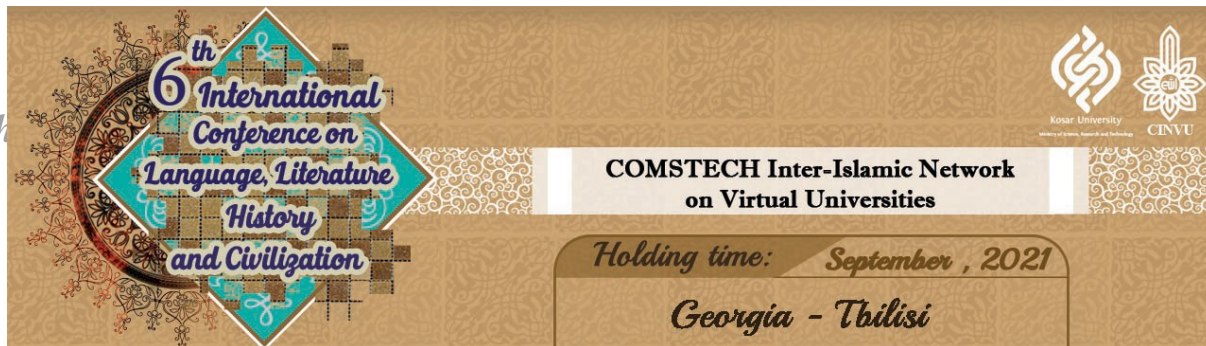
ناصر خسرو گاه به دفاع از اختیار می‌پردازد و گاه به جبر الهی و تأثیر تقدیر در عالم اشارت دارد. در دفاع از اختیار و نقد جبر و معتقدان به قضا و قدر دلایلی می‌آورد که با دیدگاه معتزله درباره اختیار سازگار است و به این نتیجه می‌رسد که انتخاب راهی میانه جبر و اختیار شیوه خردمندان است. از خلال این ابیات می‌توان به دیدگاه ناصر خسرو در مورد امر بین الامرین و استدلال‌های او در رد جبر و اختیار پی برد.

از پس آن که رس - سول آم - ده با وعد و وعید بد
 گد - ه و ک سا ه - لی خود به قضا بر چه نهی؟
 گر خ - داوند قضا - ا کرد گنه بر س - ر
 چند گویی که بد و نیک به تقدیر و قضا ست
 که چنین گفتن بی معنی کار سف - ها ست
 پس گناه تو به قسول تو خ - داوند ت - و راست...
 (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۲۲۰)

از نظر ناصر خسرو ارتکاب گناه امری اختیاری است و نشانه قدرت و اراده آدمی. اولین گناه آدم تخطی از فرمان خداوند و خوردن گندم بود اما از دید ناصر خسرو محل این گناه بهشت نبوده است. وجود شیطان و وسوسه‌های او هم دلیلی بر اختیار انسان است که در صورت پیروی از او مستحق عذاب و در صورت روی گرداندن از وی شایسته پاداش می‌شود. ناصر خسرو معتقد است داستان فریب خوردن انسان به دست ابلیس معنایی رمزی دارد و به ظاهر داستان نباید اکتفا کرد. ابیاتی که حاوی این اندیشه‌هاست چنین است:

در خلد چگونه خورد گندم
 بل گندمش آنگهی بیایست
 این قضا همه بدید آدم
 در سجده نکردنش چه گویی
 گر قادر بد، خدای عاجز
 آنجا که نبود شخص نان خور
 کز خلد نهاد پای بر در
 ابلیس نیا مده ز مادر
 مجبور بده ست یا مخیر
 و عاجز بد خدا ستمگر
 (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۲۴۵ - ۲۴۶)

در این ابیات نیز پیروی از شیطان را اختیاری می‌داند:
 خویشتن را چون فریبی؟ چون نپرهی - زی ز بد؟
 چون که گرتو بد کنی زان دید - و را با شد گد - ه
 چون نهی چون خود کنی ع صیان بهانه بر قضا
 و ری - کی نیکی کنی تو زان مر را با شد ثنا
 (ناصر خسرو، ۱۳۸۲: ۶۲)



از نظر ناصر خسرو در سایه خرد است که اراده و اختیار به انسان ارزانی شده است و موجودات غیرذی شعور از این موهبت بی بهره‌اند و به واسطه خرد و اختیار است که کل موجودات مسخر انسانند و انسان بر آنان شرف دارد.

خرد ز بهر چه دادند این که ما به خرد	گهی خدای پرست و گهی گنه کاریم؟
مکن بدی تو و نیکی بکن چرا فرمود	خدای ما را گر ما نه حی و مختاریم؟
چرا که گرگ ستمگار نیست سوی خدای	به فعل خویش گرفتار و ما گرفتاریم؟
چرا به بانگ و خروش و فغان بی معنی	کلنگ نیست سبک سار و ما سبک ساریم؟
چرا بر آهو و نخجیر روزه نیست و نماز؟	چرا من و تو بدین کارها گران باریم؟
چه داد یزدان ما را ز جمله گی حیوان	مگر خرد که بدان بر ستور سالاریم؟

(همان، ۷۱)

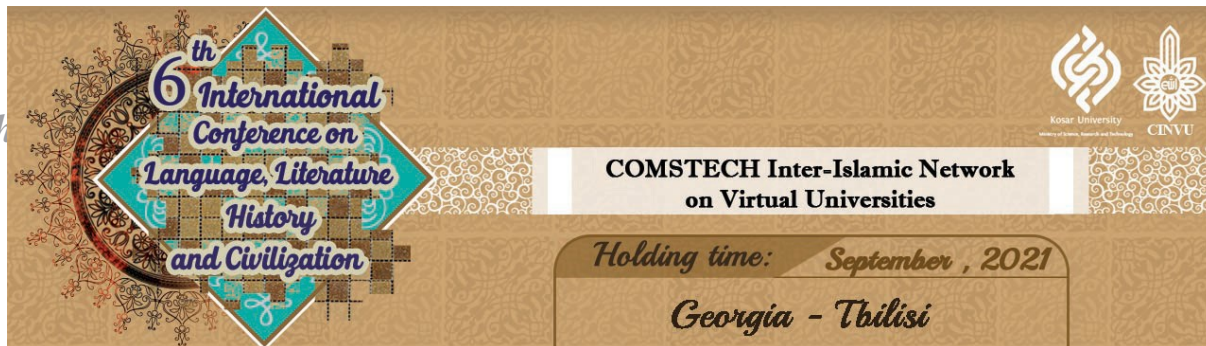
۴- نتیجه گیری

در بررسی‌های انجام شده در بین آثار و اشعار ناصر خسرو مشخص شد که رگه‌هایی بعضاً پررنگ از این آیین در افکار و دیدگاه وی وجود دارد. باورهایی چون اعتقاد به دنیای مهین و کهن، اعتقاد به آفرینش که برگرفته از آیین اسماعیلیه و مشابه به اعتقاد خلقت ثنوی در آیین زروان است، توجه به ستاره شناسی و کیهان‌نگری و تأثیر افلاک بر زندگی افراد همانند معتقدان آیین زروان، نگاه ویژه و خاص به زمان که برگرفته از خدای زروان یا الهه زمان است که با نام زمان کران‌مند و دهر معرفی شده است، جای‌گاه والای خرد در آثار ناصر خسرو و توجه به عقل و قرار دادن جایگاه ویژه و برتر برای آن در آثار خود و...

به عقیده ناصر خسرو، عالم ماده را، خداوند از سر رحمت خویش آن را به نحو ابداع آفرید. از مطالعه آثار مشهور شاعر چنین برمی‌آید که عقل از تصور ابداع عاجز است. دسته‌ای از زروانیان اعتقاد دارند زروان به واسطه اهرمزد جهان را آفرید و ناصر خسرو و گروهی از اسماعیلیه نیز معتقدند خداوند جهان را از عقل اول آفرید.

هم در فلسفه زروانی و هم در فلسفه ناصر خسرو انسان دارای جایگاهی مهم است؛ می‌توان گفت که شباهت بسیاری بین انسان ناصر خسرو و انسان زروانی وجود دارد. انسان در هر دو فلسفه باید از عقل و خرد پیروی کند و به علم روی آورد و بر پایه همین عقل و علم است که باید از جهل دوری کند.

اعتقاد به تأثیر افلاک و نیروی بخت در زندگی که مورد توجه زروانیان بوده است. در دیوان ناصر خسرو به طریق کاوش در احوال ستارگان، طالع بینی و یافتن راز سپهر متجلی شده است.



زمانه، در واقع، زمان کرانه‌مند زروانی است که از زروان (زمان بیکرانه) به وجود آمده و برخ سی از ویژگی‌ها و کارکردهای زروان را در خود دارد. زمانه و مترادف‌های آن در دیوان ناصرخسرو فراوان دیده می‌شود. آبتنی و زاینده‌گی زمانه، فرسایش، تعیین سرنوشت، مرگ و نابودی موجودات و پدیده‌های جهان هستی مهم‌ترین خویشکاری زمانه در شعر ناصرخسرو است.

ناصرخسرو هرچند در آثار منشور خود بین دهر (زمان بی‌کرانه) و زمان کرانه‌مند تفاوت قائل می‌شود اما در دیوان شعرش دهر را به معنی روزگار و زمان کرانه‌مند به کار برده است. وی در دیوان، هستی خود را از دهر می‌داند و معتقد است که دهر زبسان و سخن را به او عطا کرده است تا پیشکاران او باشند. او در دیوان خود زمانه را موصوف به صفاتی می‌داند که می‌تواند شاکله اصلی ذهنی او را نشان دهد. از نظر او زمانه غدار، حيله‌گر، بی‌وفا و ستمگر است و هر لحظه لعبده‌ای برای خلق در آستین دارد.

نیروی بخت یا قدرت سرنوشت مقدر یکی از مفاهیم کاملاً برجسته و مهم آیین زردشتی در دوره ساسانی است و در متون متعلق به این آیین، اشارات متعددی به آن دیده می‌شود. ناصرخسرو در تحلیل بخت مضامین جالبی ارائه می‌کند چنانکه بخت را آبی فرض کرده که گاه خوش و گاه شور است و نیز آن را مردی دورو می‌دانسته که مردم بدو آویخته‌اند.

۵- منابع

قرآن کریم.

اردستانی رستمی، حمیدرضا، حمیدرضا، (۱۳۹۳)، «اسطوره‌ی زادن زروان؛ گذار از زن سروری به مردسالاری و انعکاس آن در شاهنامه»، مجله شعر پژوهی، دوره ۶، شماره ۱.

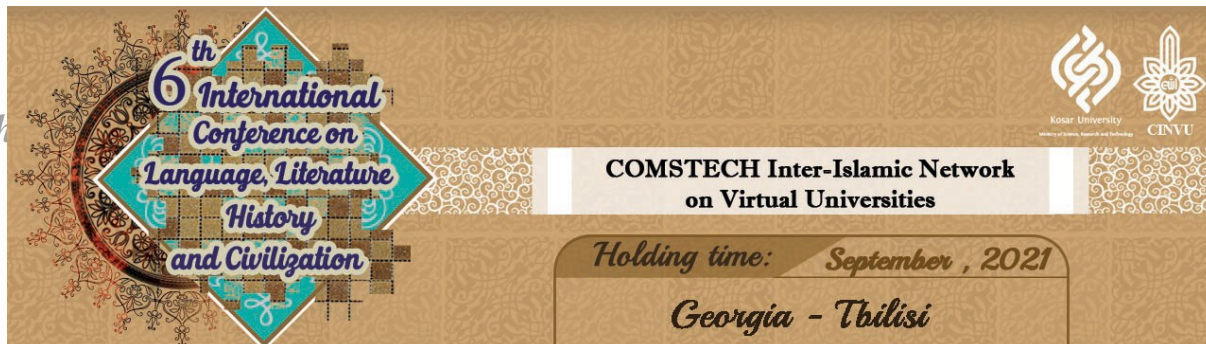
اردستانی رستمی، حمیدرضا، (۱۳۹۳)، «مانی شاهنامه زروانیست»، پژوهشنامه ادب حماسی سال دهم پاییز و زمستان ۱۳۹۳، شماره ۱۸.

اردستانی رستمی، حمیدرضا، (۱۳۹۳)، روزگارنخست (جستارهایی پیرامون دیباچه شاهنامه فردوسی)، تهران: نشر و پژوهش شیرازه، چاپ اول.

اسلامی‌ندوشن، محمدعلی، (۱۳۵۲)، مجموعه مقالات یادنامه‌ی ناصرخسرو، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۲، چاپ اول. بهار، مهرداد، (۱۳۸۴)، ادیان آسیایی، تهران: چشمه.

بهار، مهرداد، (۱۳۸۹)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگه.

بهمن‌پور، محمدسعید، (۱۳۸۷)، اسماعیلیه از گذشته تا حال، تهران: فرهنگ مکتوب.



- جلالی مقدم، مسعود، (۱۳۷۲)، آیین زروانی (مکتب فلسفی - عرفانی زرتشتی بر مبنای اصالت زمان)، تهران. دادگی، فرنیغ، (۱۳۸۵)، بندهش: گزارش مهرداد بهار، تهران: توس.
- دشتی، علی، (۱۳۶۲)، تصویری از ناصر خسرو، به کوشش مهدی ماحوزی، تهران: جاویدان، چاپ اول. دوبو کور، مونیگ، (۱۳۷۳)، رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، تهران.
- دوست‌خواه، جلیل، (۱۳۷۹)، اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی، تهران: مروارید. دولت‌آبادی، هوشنگ، (۱۳۷۹)، جای پای زروان خدای بخت و تقدیر، تهران: نشر نی.
- رضی، هاشم، (۱۳۷۸)، اوستا (ترجمه و پژوهش)، تهران: بهجت.
- زهر، آرسی، (۱۳۸۸)، زروان یا معمای زردشتیگری، ترجمه دکتر تیمور قادری، تهران: مهتاب. صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران، تهران: فردوسی، جلد دوم، چاپ دهم.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۳۶۳)، روضه‌التسلیم، به تصحیح ولادیمیر ایوانف، تهران: بی‌نا. قرشی، امان‌الله، (۱۳۷۳)، ایران‌نامک نگرشی نو به تاریخ و نام ایران، تهران: مؤلف.
- کرباسیان، ملیحه، (۱۳۸۶)، در خرابات مغان (جستاری در فرهنگ ایران)، تهران: اطلاعات. مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۷)، تاریخ گزیده، با اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.
- ناصر خسرو، (۱۳۳۸)، خوان الاخوان، با مقدمه علی قویم، انتشارات کتابخانه بارانی. ناصر خسرو، (۱۳۴۸)، وجه دین، انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
- ناصر خسرو، (۱۳۶۳)، جامع‌الحکمتین، به تصحیح هانری کربن و محمد معین. ناصر خسرو، (۱۳۶۳)، گشایش و رهایش، به تصحیح سعید نفیسی.
- ناصر خسرو، (۱۳۸۲)، دیوان، به تصحیح دکتر مهدوی و دکتر قریب، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ناصر خسرو، (۱۳۸۴)، زادالمسافرین، تصحیح و تحقیق محمد عمادی حائری، تهران: میراث مکتوب.
- نظری، جلیل و فتحی فتح، ذبیح‌الله، (۱۳۹۰)، «برخی باورهای زروانی در شعر ناصرخسرو قبادیانی»، مجله زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی فسا، س ۲، ش ۳.
- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۶۹)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی و سروش.